



ژوئیه گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

باز بنده وقت سخن پروری

رویدادهای کشورهای کشورشان آگاه می ساخت. در دوران مشروطه شعر او بازتاب فراوانی داشت و نقل محافل و ورد زبانها بود. نگاه او به وطن، آزادی، غرب، زن و خانواده به دور از افراط و تفریط است. از زندگی سراسر مبارزه سید اشرف الدین بر ضد ظلم و بی عدالتی و در تمام اشعارش، اعتقاد شدید او را به مبانی مذهبی می توان دید. غیر ممکن است که در شماره های متعدد روزنامه نسیم شمال، به مناسبت اعیاد و یا عزاداریهای مذهبی، شعری از سید اشرف الدین درج نشده باشد. او مسلمانی پاک اعتقاد، شیفته قرآن و تعالیم آسمانی آن و دوستدار خاندان عصمت و طهارت است. او غم دین را با غم ملک و ملت یک جا در سینه دارد و هیچ گاه دین و دولت را از هم جدا نمی داند. هفتاد سال پیش در اسفند ۱۳۱۲ سید اشرف الدین حسینی در تهران درگذشت. کتاب ماه ادبیات و فلسفه به مناسبت هفتادمین سال درگذشت

بنده در قزوین به دنیا آمدم
چندی از بهر تماشا آمدم
آمدم از غیب مطلق ناگهان
چند روزی سوی گلگشت جهان
بد مرا یک پیر نورانی پدر
مادرم از عترت خیر البشر
اشرف الدین کرد مادر نام من
ریخت شهید معرفت در کام من
نسبت جسمانی ام با مصطفی است
نسبت روحانی من با خداست
سید اشرف الدین حسینی از مردمی ترین شاعران ایران
معاصر است که با انتشار هفته نامه نسیم شمال با زبان ساده با
مردم روزگار خود گفت و گو می کرد و از این راه آنان را با

تمام مکاتیب

چون منبر خواهد بود

میر و صاحب امتیاز

آشرف الدین اصفهانی

عنوان نشراتی

تیم شمال

۱۳۸۵ اشکانات

قیمت ۱۰۰۰ ریال

۱۰۰۰ صفحات ۱۰۰۰

قیمت ۱۰۰۰

بر اثر ۱۰۰۰



محل اداره

خیابان بین المللی

در اداره ارشد

اداره مطبع و نشر

کلیه مقالات و روایح

و ارتد مطبوعات

(شماره ۳۰)

آرمان سایه ۱۰۰۰

قیمت ۱۰۰۰

سال چهاردهم

در خوش منبراتی ای تیم شمال (۱) که با برنده زبان وصال ۹



با جستار بلند و لغت و رحمت نامهای آگاهی سید اشرف الدین
(تیم شمال) را در ۲۰۰۰ ایند به خواننده جان خریدم بویله آخرین
شماره روزنامه یاد اسلام میخوانم - شرح حال و کیفیت زندگی نوی
مکتوب میخوانم و مجلات طبع خواهد شد (اسلمی)

احمد ابومحبوب، ولی الله درودیان و کامیار عابدی تشکیل شده
واز نظر خوانندگان می گذرد.

او همایشی را در اسفند ماه امسال در تهران برگزار می کند. میزگرد
این شماره کتاب ماه ادبیات و فلسفه به بررسی زندگی و اشعار
سید اشرف الدین اختصاص دارد که با حضور حجت الله اصیل

■ **عابدی:** در آغاز بحث تصور می‌کنم مناسب باشد که به نیمه دوم قرن نوزدهم برگردیم و به تکاپوها و آثار کسانی توجه کنیم که در خارج از ایران (قفقاز و عثمانی) زندگی می‌کردند و ساختارهای سیاسی و اجتماعی گذشته و معاصر ایران را مورد بحث و انتقاد جدی قرار می‌دادند. آنها به تغییراتی اساسی در این زمینه می‌اندیشیدند. مقصودم کسانی مانند آخوندزاده، ملک‌خان (او بیشتر در اروپا بود)، طالب‌آف، مراغه‌ای، میرزا آقاخان کرمانی و مانند آنهاست. این اندیشمندان یا دانشوران اجتماعی و سیاسی، به طبع بر روی بعضی مفاهیم تأکید عمده‌ای داشتند و شاید برای نخستین بار آنها را در فرهنگ ایرانی مطرح کردند.

یکی از بحث‌های آنها به موضوع ملیت مربوط می‌شد. تا آن زمان، ملیت ایرانی، تنها نمود فرهنگی داشت و از نمودهای سیاسی - اجتماعی به شکلی گسترده عاری بود. اگر هم نگوییم که عاری بود، دست کم می‌توانیم بگوییم که تحت شعاع موضوع دین قرار داشت. اینکه مثلاً زبان فارسی و فرهنگ ایرانی پس از ورود اسلام همچنان حفظ شد و شاهنامه، نماد و مرام‌نامه آن محسوب می‌شود، گواهی است بر ایرانی فرهنگی. اما مشکل بتوان حکومت‌های غزنوی و سلجوقی و خوارزمشاهی و تیموری را در زمینه ایران سیاسی و ملیت سیاسی مورد توجه قرار داد. همچنان که می‌دانیم وضعیت حکومتی مانند سامانیان متفاوت است و حکومت صفوی هم به دلیل یک رقیب قدرتمند

اول (۱۹۱۴) تا حدی حق داشتند.

ادبیات مشروطه (یعنی آثار کسانی مانند اشرف الدین نسیم شمال، دهخدا، عارف قزوینی، بهار و دیگران) به شکلی مستقیم و نامستقیم حاصل تفکر آن اندیشمندان و دانشوران است.

■ **اصیل:** همان‌طور که آقای عابدی اشاره کردند توجه به ایران و مهد ملیت ایرانی، سابقه‌اش به معنای جدیدی که ما می‌شناسیم، به قرن نوزدهم می‌رسد. اما تفکر درباره موضوع، جسته و گریخته است، منتها در تفکر افرادی مثل آخوندزاده، به خصوص میرزا آقاخان کرمانی، پخته می‌شود. همچنین جلال الدین میرزا قاجار در نامه خسروان‌رنگ و بوی یک نوع ناسیونالیسم ابتدایی در کارش دیده می‌شود و ادبیاتی که در مشروطیت به عنوان ادبیات مشروطه می‌شناسیم، خواه ناخواه متأثر از تفکرات و نوشته‌های کسانی است مثل ملک که فوق‌العاده ساده و گویا و روشن می‌نوشت و آخوندزاده که تا حدی پایه‌گذار نقد ادبی جدید در قرن نوزدهم است. حاج زین العابدین مراغه‌ای نیز رنگ و بوی ناسیونالیستی در کارش خیلی زیاد است و نیز میرزا یوسف خان مستشارالدوله نویسنده کتاب یک کلمه، اینها به اصطلاح پایه‌گذار نوع تفکری هستند یا منادیان تفکری هستند که می‌خواهد طرح نویی بیندازد و به اصطلاح نظام حکومتی ایران را

«خوش خبر باش ای نسیم شمال» (*) که

از نظام استبدادی چند هزار ساله به نظام حکومت قانونی تبدیل کند.

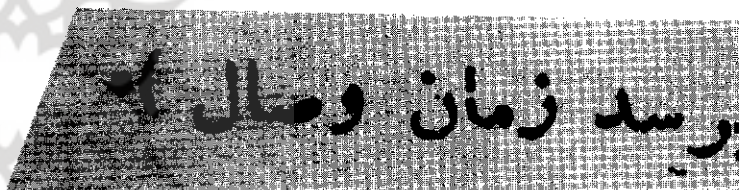
ملکم با اینکه شهرت بیشتری دارد به نظرم از این لحاظ افکارش خام‌تر از کسانی مثل مستشارالدوله است. ملک طرفدار یک نوع حکومت استبدادی بود که در آن نظام حکومت به دو قوه قانون‌گذاری و اجرایی تقسیم می‌شد. هر دوی این مجلس‌ها به دستور و فرمان شاه تشکیل می‌شد و خودشان استقلالی نداشتند. به این دلیل این نقص بزرگی در تفکرات اوست و هیچ‌گاه ملک از تفکیک قوا به معنای واقعی صحبت نکرد. در هر صورت این‌ها پایه‌گذار ادبیاتی بودند که شاید با قائم‌مقام در جهت ساده کردن نثر فارسی شروع شده بود، منتها وقتی به دوران مشروطیت می‌رسد، ضمن اینکه افکار این‌ها در نویسندگان عصر مشروطه تأثیر می‌گذارد، خود مسئله مشروطیت و نیاز آن برای رساندن پیامش به توده‌های مردم و به خصوص رواج روزنامه‌ها، چه‌آنهایی که در داخل کشور و چه‌آنهایی که در خارج از کشور منتشر می‌شوند، نثر را به طرف سادگی می‌برند. انقلابی که داعیه توده‌ای و همه‌گیر دارد، دیگر نمی‌تواند با شعر و نثر مصنوع صحبت کند. می‌خواهد پیامش را به تمام توده‌های مردم برساند. بنابراین، گرایشی به سادگی پیدامی‌شود و مفاهیم جدیدی وارد ادبیات می‌شود، گرچه قبلاً نیز تا حدی در

غیر عرب (عثمانی) ناگزیر از توجه به عناصر ایرانی بود. به هر حال متفکران یاد شده، به دلیل مطالعات و حتی شنیده‌هایشان به مفهوم ملیت، و ملیت ایرانی پرداختند و چون ساختارهای فرهنگی ملیت ایرانی در دسترس شان بود، در این زمینه بادشواری مواجه نشدند: زبان و تاریخ و فرهنگ و ادبیات و شعر و اسطوره؛ یعنی همه عواملی که برای شکل‌گیری مفهوم ملیت لازم است.

بحث عمده آنان عقب‌ماندگی عمیق ایران و ایرانی بود: ایران را در مقابل غرب قرار می‌دادند و درمی‌یافتند که آینه غرب چه کژی و کورزی گسترده‌ای را نسبت به ما و به ما و در ما نشان می‌دهد. غرب پیش‌رفته بود و ما در عوالم سنتها و خرافه‌ها و استبداد دست و پامی‌زدیم. پس موضوع علل عقب‌ماندگی مورد بحث قرار می‌گرفت. نظرها و آراء در این زمینه متفاوت و رنگارنگ بود و اینجا جای بحث درباره افکار آنان نیست. تنها می‌خواستم اشاره کنم که آخوندزاده و ملک و مراغه‌ای و طالب‌آف و کرمانی و چند تن دیگر پایه‌گذاران فکری انقلاب مشروطه هستند، هر چند جز یکی - دو تن هیچ‌کدام زنده نماندند تا نتیجه بذرها را ببینند. آنهایی که اندکی ماندند (مانند مراغه‌ای) و اوضاع دوره محمدعلی شاهی را دیدند، چندان روی خوشی به مشروطه نشان دادند و شاید هم با توجه به اوضاع آشفته ایران در سالهای انقلاب مشروطه (۱۹۰۶) تا جنگ جهانی

آثار برخی نخبگان دیده می‌شد، مثل وطن در مفهوم جدید آن، مسئله کار و کارگر، مسئله حکومت قانون، مسئله آزادی، مسئله... اینها پدیده‌هایی بودند که بعد از مشروطیت علنی و آشکار شدند و می‌توان گفت که در بیشتر نوشته‌ها مطرح می‌شود. بنابراین گرچه این پدیده‌ها ریشه در قبل از مشروطیت دارند، ولی آنچه ما ادبیات مشروطه می‌نامیم و این پدیده‌ها در آن غالب‌اند، ره آورد خود مشروطیت است که در فضایی مطرح می‌شود که میراث گذشته را می‌گیرد و با نیاز کنونی تلفیق می‌کند و ادبیات مشروطه را می‌سازد. مثلاً ما مقالات دهخدا را داریم که با ساده‌ترین زبان و بالحن توده‌های مردم مطالب خود را در مقالاتی با نام چرخند پزند منتشر می‌کند. می‌توان گفت که در ادبیات مشروطه دهخدا از نظر سادگی در قطب نثر قرار دارد و اشرف‌الدین گیلانی در قطب شعر که به زبان کاملاً عامیانه شعرش را می‌گوید. بنابراین، خصوصیات ادبیات مشروطه یکی سادگی و دیگر فراگیری آن است و نیز پرداختن به مفاهیمی که قبل از آن تنها در محفل برخی روشنفکران نخبه مطرح می‌شد و اینک فراگیر شده است.

■ ابو محبوب: من می‌خواهم مسئله ادبیات مشروطه - ناسیونالیسم یا وطن - را به سطح دیگری برگردانم، یعنی من این را فرع بر امر دیگری می‌بینم که در دوره مشروطه پدید آمد با همه ویژگیهای



خاص خودش. این یک چرخش بود. یک چرخش عمده و اصلی‌ای وجود داشت که یکی از فرعیاتش، ناسیونالیسم بود. در واقع من دوران مشروطه را به چشم باز کردن یک کودک تشبیه می‌کنم. کودک وقتی چشم‌هایش را باز می‌کند، نزدیک‌ترین چیزهای اطرافش را می‌بیند، به همه چیز دست می‌برد و سعی می‌کند همه چیز را به گونه‌ای تجربه کند و بشناسد، با دست، زبان، چشم و عکس‌العملی از خودش نشان می‌دهد.

در واقع این دوره همان طور که به عنوان دوره بیداری نام‌گذاری شده است، حقیقتاً یک دوره بیداری است. دوره بیداری پس از خواب، دوره بیداری کودکانه، منظورم از کودکانه تحقیر نیست، بلکه می‌خواهم مبحث فلسفی‌اش را مطرح کنم، چون می‌خواهم این بحث را به سطح فلسفی قضیه و مسئله شناخت و جهان‌بینی برگردانم. در این دوره ایران‌ها به دلیل ارتباط با اروپا، آشنایی‌های بیشتری را نسبت به محیط اطراف خودشان پیدا می‌کنند. آشنایی‌هایی که امثال میرزا آقاخان نوری، وزیر پس از امیرکبیر، آنها را خطرناک می‌دیدند و می‌گفتند که صلاح نیست ایرانیان از تحولات و پیشرفت‌های اروپا مطلع شوند. این حرفی بود که نوری مطرح کرده بود. اما این ارتباط و آگاهی ایجاد شد، هر چند که ارتباط ایرانیان با اروپا از دوره صفویه و کمی پیشتر از آن به صورت نه‌چندان گسترده‌ای شروع شده بود. در تاریخ هست

که در قرن ۱۳ میلادی یکی از فرستادگان اسماعیلی، برای ایجاد ارتباط بین اسماعیلیان الموت و پادشاه انگلستان از ایران به انگلستان رفته بود تا برای مبارزه با مغولان کمک بگیرد. این قدیم‌ترین ارتباطی است که بین ایران و اروپا دیده می‌شود. این ارتباط، یک چیز سطحی است و در تاریخ محو می‌شود، چون نه انگلیسی‌ها از آن حمایت می‌کنند و نه این ارتباط ادامه می‌یابد. از دوران جنگ‌های صلیبی بگذریم، در دوره صفویه هم این ارتباط تنها در یک سطح محدود سیاسی از طریق سفیرها و جهانگردان برقرار بود. ارتباط عمده زمانی است که ایرانیان به اروپا می‌روند، یعنی در داخل مردم اروپا قرار می‌گیرند و موجب آشنایی می‌شوند و این بیداری را ایجاد می‌کنند. آن وقت انسان ایرانی شروع به کسب تجربه و دیدن محیط و اطرافش می‌کند و به آنها دست می‌ساید و هر چیزی را می‌خواهد تجربه کند. در اثر این مقایسه،



مقایسه بین اروپا و ایران به نتیجه‌ای می‌رسد. طبیعتاً پیشرفت‌های آنجا و عقب‌ماندگی‌های اینجا را مشاهده می‌کند. در مقایسه این دو با هم، به نکته‌ای پی می‌برد، این را در آثار انتقادی و فلسفی‌ای که از دوره مشروطه تا سال‌های ۱۳۰۰ تا ۱۳۱۰ باقی مانده به طور جسته و گریخته می‌توان دید، اما رگه‌های فکری را کاملاً نشان می‌دهد هر چند که اشاره‌ای مستقیم نشده، چون این مبحث ریشه فلسفی دارد و برمی‌گردد به تغییر نگرش. این دوره از نظر فلسفی، یک نوع مقابله با دوره گذشته است. در اینجا ناچارم به یک بحث فلسفه تاریخی اشاره کنم.

در واقع تاریخ در سیر تحول خودش و در جریان خودش طبق قواعدی پیش می‌رود و هر دوره عکس‌العملی است در برابر دوره گذشته. اگر بخواهیم ادبیات فارسی را هم از لحاظ تاریخ ادبی بررسی کنیم، دائماً در طول تاریخ خودش، این کنش و واکنش‌ها داشته است. در دوره خراسانی، یک نوع دنیانگری، طبیعت‌گرایی ورنالیسم را می‌بینید، اما در دوره عراقی نگرش کاملاً برعکس می‌شود. یعنی نگاه به جای شاه که نماینده زمین است می‌شود

خداوند، ادبیات چهره‌اش عوض می‌شود و چهره عرفانی می‌یابد. این موضوع ادامه می‌یابد و در طول این هزار سال، همواره در ادبیات - عاشق را به عنوان یک انسان در نظر می‌گیرم - اگر بخواهیم از دید فلسفی به قضیه نگاه کنیم، یعنی عاشق و معشوق را از دید فلسفی نگاه کنیم، عاشق می‌شود یک انسان که در تمام این تاریخ ادبی به عنوان عاشق نام‌گذاری می‌شود. این انسان، موجودی خوار، بی‌اراده، پست و ذلیل است. نمونه‌اش مجنون. این را باید به عنوان تاریخ انسان در ادبیات فارسی در نظر گرفت، تا می‌رسیم به دوره مشروطه. در دوره مشروطه با توجه به آن مقایسه‌ها و مقیاسها، آنچه دوباره مطرح می‌شود، اراده انسان است؛ مقابله کردن با تقدیر.

گر چرخ به کام مانگردد

کاری بکنیم تا نگردد
این دیگر شعار نیست و واقعاً بدان اعتقاد دارد. این شعر از لاهوتی است. اما عشقی و دیگران هم نمونه‌هایی از آن را دارند. در حقیقت می‌خواهم بگویم زمان مشروطه از لحاظ فلسفی، تغییر جهان‌بینی و نگرش است که آن عبارت است از تبدیل فلسفه و تفکر متفکران ایرانی به یک نوع انسان‌گرایی و اومانیسم

می‌شود و از طرفی مقصود و مطلوب ادبیات که تا پیش از این دوره، خدا بود دوباره به زمین برمی‌گردد و حالا که به زمین برگشته، شاه را لایق مدح و ستایش نمی‌بیند و به همین دلیل جامعه و مردم را جانشین می‌کند. در واقع وطن به گونه‌ای جانشین شده است و بدین طریق ادبیات مطلوب و هدفش را عوض کرده، و وطن معشوق شده است. ادبیات مطلوب را با سیر از زمین به آسمان و بازگشت دوباره به زمین می‌یابد. وقتی دوباره به زمین برمی‌گردد، با دید تازه‌ای برمی‌گردد. وقتی به آسمان رفته، پالوده و ساخته شده و به گونه‌ای توانسته بفهمد که ارزشهای والا، چه چیزهایی هستند. در بازگشت به زمین دوباره به دنبال آن ارزشهای والا در زمین است. به مردم، علم، عقل، جامعه توجه می‌کند و شیوه‌ای از دیدگاه فلسفی پدید می‌آید که اسم آن را می‌گذاریم اومانیسم. در زمینه همین اومانیسم است که فلسفه رئالیستی کاملاً رشد می‌یابد. به همین دلیل می‌توان ادبیات مشروطه را، در تاریخ ایران، ادبیات رئالیستی نامید. خیلی رئالیستی تر از دوره خراسانی. به قول دکتر شفیعی اگر هر اتهامی بر ادبیات مشروطه وارد باشد، این اتهام وارد نیست که با مردم نیست. بنابراین آن نگرش فلسفی به طور ناخودآگاه وقتی که وارد

با کمال تأسف وفات و رحلت ناگهانی آقای سید اشرف الدین
(نسب شمال) را در ۲۹ اسفند بخواننده‌گان جریده بوسیله آخرین
شماره روزنامه اعلام میداریم. شرح حال و کیفیت زندگانی وی
عقرب در جراید و مطبوعات طبع خواهد شد. (سنگی)

چهارشنبه ۵ ذیحجه ۱۳۰۲ مطابق ۱ فروردین ماه ۱۳۱۳

جامعه و مردم می‌شود، ادبیات راهم به دنبال خودش به جامعه و محیط می‌کشاند. به همین دلیل عناصر مهم پنهانی‌ای که در ادبیات مشروطه می‌بینیم عبارت است از تأکید بر عقل، اراده انسان، تفکر، اندیشه و خواستها و مطلوبهایی که در محیط وجود دارد. اگر ادبیات مشروطه عامیانه می‌شود یا در نسیم شمال فولکلور می‌شود، در واقع این ادبیات فولکلوریک پشتوانه فلسفی به دنبال دارد. برای اینکه ادبیات فولکلوریک دوره مشروطه با ادبیات فولکلوریک دوره‌های کهن، تفاوت دارد. شاید بتوانیم با آثار فولکلوری که در دو قرن اولیه ایران وجود دارد ارتباط دهیم. در واقع آن نگرش خام بود، اما در دوره مشروطه، این نگرش اومانیستی، بسیار پخته‌تر می‌شود. این است که ماناگهان در زمینه ادبیات مشروطه، ناسیونالیسم را می‌بینیم. ناسیونالیسم، خود به خود پدید نیامد. ناسیونالیسم ایرانی در ادبیات، پس از آن نگرش فلسفی‌ای که رفته رفته در آخوندزاده رشد یافت و پخته شد پدید آمد. اما پشتوانه‌اش یک تفکر و اندیشه فلسفی است که همان

و یک نوع اصالت انسان که با ماده‌گرایی یا زمینی و سکولار شدن ارتباط دارد. می‌دانیم که در نگرش به اصالت انسان، آنچه مطرح است، اراده انسان است، نفی کردن تقدیر و ساخته شدن تقدیر به دست خود انسان است. اتکاب به بازوی انسان است. اتکاب به خواست و اراده انسان که انسان می‌تواند این کار را بکند. همه اینها در اثر مطالعات مختلف متفکران و روشنفکران این زمان پدید می‌آید، در آثار فلسفی اروپایی. چون در همین زمان است که آثار فلسفی اروپایی ترجمه می‌شود. مطالعه در آثار فلسفی شان به خصوص در قرن نوزدهم که دوران عقل و علم‌پرستی اروپاست و دورانی است که عقل‌گرایی به اوج رسیده است. همان عقل‌گرایی است که در فلسفه متفکران ایرانی آن روز، نفوذ می‌یابد. سپس تکیه بر تعقل، بر اراده انسان و محیط و واقعیت و ماده و... همه اینها سیستمی از تفکر فلسفی را در ذهن متفکر ایرانی پدید می‌آورد که به آن اومانیسم از نوع ایرانی می‌گوییم. این اومانیسم در اینجا به گونه‌ای بانگ‌رش اجتماعی آمیخته

دو وجه اصلی اومانیسیم و رئالیسم است.

■ **محمدخانی:** با توجه به صحبت‌های دکتر ابو محبوب، به دو نکته اشاره می‌کنم: گفته شد که دیدگاه در ابتدا زمینی بود، بعد آسمانی شد و بعد مجدداً در مشروطه زمینی شد. اما من فکر نمی‌کنم با توجه به شرایط، دیدگاه الهی خود را کنار بگذارد، بلکه ویژگی اصلی اش این است توجهی که در آن دوره به زمین نبوده، به آن اضافه می‌شود.

■ **ابو محبوب:** مقصود من این نبود که نفی می‌شود. گفتم به آسمان رفت ارزشهای مهم و اصلی را فهمید و حالا با آن ارزشها به زمین برگشته و این ادامه آن است. به هر حال ارزشهایی را که در مرحله سیر در حق و سیر در آسمان شناخت و به دست آورد همه به گونه‌ای جنبه آسمانی و مقدس و الهی دارند؛ به خاطر همین است که وطن تقدس می‌یابد؛ در واقع همه چیزهای زمینی هم قدسی می‌شوند. اگر بخوایم اصطلاح صوفیانه را به کار بگیریم، این حرکت و مراحل آن عبارت است از: سیر من الخلق الی الحق، و سیر فی الحق بالحق و سیر من الحق الی الخلق. سیر ادبیات مشروطه مثل سیر سوم است.

■ **محمدخانی:** اگر ادبیات مشروطه را بررسی کنید، آن ویژگی‌ای که گفتید تفکر و اندیشه فلسفی است، شاید کمتر به چشم بخورد. یعنی از حیث فکری و اندیشه ادوار گذشته فلسفی تر است. شاید به این دلیل که با زبان مردم مطرح می‌شود، تفکر فلسفی به آن معنا در آن یافت نمی‌شود. اما اگر بخواهیم اومانیسیم را جزو ویژگی‌هایش به شمار آوریم، شاید از حیث عمق ریشه فلسفی و تفکر فلسفی، نتوان نکته بارزی در آن یافت.

■ **ابو محبوب:** اگر بخواهیم خوب نگاه کنیم، آخوندزاده یکی از فیلسوفان این دوره است و بحث‌های فلسفی دارد و او زمینه ساز دوره مشروطه است و اندیشه‌هایش در مشروطه تداوم می‌یابد. در واقع این نگرش فلسفی است که باعث می‌شود حتی نگرش‌های ادبی آخوندزاده دگرگون شود. آخوندزاده، نویسنده و شاعر و ادیب نیست چون آثار ادبی اش در سطح بالایی نیست، نهایتاً می‌توانیم بگوییم بنیان‌گذار نمایشنامه نویسی است. در واقع بیش از اینکه یک ادیب و شاعر باشد، یک متفکر است و این تفکر او ادامه می‌یابد، مثل اندیشه فلسفی کانت؛ خیلی‌ها در آلمان فیلسوف نبودند اما اندیشه فلسفی کانت هست و ادامه می‌یابد و نگرش‌ها و دیدگاه‌های دیگران را تغییر می‌دهد. در اینجا هم همین طور. اکثر مردم فیلسوف نیستند و فلسفه هم نمی‌دانند، اما بدون اینکه متوجه باشند، تحت تأثیر یک جریان فلسفی هستند. مقصود من آن جریانی است که ایجاد شد.

■ **عابدی:** نکته‌ای که مطرح شد به هر حال به ریشه‌های فکری انقلاب مشروطیت برمی‌گردد. ممکن است ما از لحاظ ادبی بتوانیم به آخوندزاده و میرزا آقاخان و طالب آف اشکال بگیریم و حتی درجه اندیشه آنها را در گذر زمان، متوسط یا ضعیف ارزش گذاری کنیم، اما نمی‌توانیم منکر ارزشهای اجتماعی آنان در بستر تاریخی مورد نظر شویم. شاید اشکالی که پیش آمد به کلمه «فیلسوف» مربوط باشد.

«فیلسوف» معمولاً در معنای اصطلاحی خاصش، کسی است که در یکی از زمینه‌های هستی‌شناختی، انسانی و حتی سیاسی رأی و نظریه‌های دارد. با این حساب، مشکل بتوان متفکران نیمه دوم قرن نوزدهم ایران را، که تقریباً آنچه می‌گفتند از غرب اقتباس شده، «فیلسوف» خواند. چهارچوب‌های نظری آنان آن قدر پرنگ نیست که «فیلسوف» خوانده شوند. اما به هر حال، آنها اندیشمند بودند و داشتند بر روی مسائلی بسیار عمده از نظر سیاسی و اجتماعی تأمل می‌کردند. اگر مثلاً خواجه نصیرالدین توسی نماینده‌ای از نمایندگان فکری ایران در دوره مغول است (در کنار کسانی مانند عظاملک جوینی و رشیدالدین فضل‌الله همدانی)، ملکم و مراغه‌ای و آخوندزاده و میرزا آقاخان کرمانی هم نماینده فکر ایرانی در تماس با



فرهنگ غرب و دوره شناخت نخستین مانسبت به مغرب زمین به شمار می‌روند.

■ **ابو محبوب:** اغلب فیلسوفان این دوره در اروپا، بحث سیاسی می‌کنند و اصلاً فیلسوفان سیاسی هستند. پس از بحث‌های خود، در نهایت به مباحث جامعه و سیاست و آزادی انسان و بسیاری مسائل دیگر انسانی کشیده می‌شوند؛ منتها در سنت فلسفی ما اغلب این گونه نبوده است. این است که وقتی ما در ایران کلمه فیلسوف را به کار می‌بریم، فکر می‌کنیم حتماً باید مجرد بحث کند. اما این طور نیست. به مفهوم کلی اش هر گونه تفکر استدلالی نسبت به هر چیزی، از زمین تا آسمان، جزو مباحث فلسفی است؛ تفکر فلسفی الزاماً بحث درباره خداوند نیست، اگرچه این هم هست. اغلب معتقدند که اگر فلسفه درباره زندگی بحث نکند اصلاً فلسفه نیست. این نگرش برخلاف برداشت ما از فلسفه است.

■ **عابدی:** بحثمان رابه موضوع ادبیات محدود می‌کنیم. قبل از انقلاب مشروطه رمان تاریخی به سبک غربی در ایران شروع شده بود و البته متأثر از ترجمه رمان‌های تاریخی غربی بود. رمان

تاریخی تا دوره رضاشاهی و چند سالی پس از آن ادامه یافت، اما اندک اندک در مقابل حرکتهای جدی تر ادبی کم رنگ و کم رنگ تر شد.

اما تردید نیست که نوع اصلی در ذهن ما ایرانیان شعر است و این موضوع در دوره مشروطه هم از دیده هاپنهان نماند. البته نقش نثر و روزنامه نگاری در این دوره بسیار برجسته است، ولی در تحلیل نهایی، شعر یک رسانه عمده برای انتقال مفاهیم به مخاطبان ایرانی است و می بینیم که بافت و خیزهای فراوان، هنوز هم این نقش تا حدی حفظ شده است.

اشرف الدین حسینی (قزوینی یا گیلانی) یکی از مهم ترین کسانی است که از نوع ادبی شعر برای انتقال مفاهیم آزادی و وطن و عدالت و مشروطه و قانون به مخاطبان عام استفاده کرده است. در بخشی از سروده های او جنبه شعار و تحریک عواطف و احساسات مردم برجسته می شود و این ویژگی، در شعر شاعران دیگر این دوره مانند عارف و بهار هم به چشم می آید. اما این نکته که هنوز پس از صد سال، شعر این شاعران خوانده می شود، نشان از دو موضوع دارد: اصالت ادبی آنان، و تغییر نکردن مسائل و دشواریهایی که ایران و ایرانی از آغاز قرن بیستم تا آغاز قرن بیست و یکم با آنها درگیر بوده است و در یک کلام، شاید با تعبیر جدال سنت و تجدد بتوان از آن یاد کرد.

نوع ادبی دیگری که در این دوره مورد تأکید قرار می گیرد، داستان نویسی و به خصوص داستان کوتاه است. اغلب سال ۱۳۰۰ و یکی بود یکی نبود جمال زاده را سر آغاز داستان نویسی معاصر می دانند که اندکی بعد در داستانهای صادق هدایت شکل قوام یافته و پخته ای یافت. اما برخی (مثل آقای کریستف بالایی، محقق فرانسوی) رگه های داستان نویسی را در چرند پرنده دهخدا جست و جو می کنند. به هر حال، چه این چه آن، داستان نویسی جدید در دوره مشروطه آغاز شد. زیرا دوره مشروطه، اغلب و به درستی هم، تادوره سلطنت رضاشاه (۱۳۰۴) مورد توجه قرار می گیرد.

■ **درویدیان:** ادبیات مشروطه عمدتاً به معنی اخص کلمه بعد از اعلان فرمان مشروطیت در ۱۹۰۶ شروع می شود و شعر مشروطه و ادبیات مشروطه زمانی ایران گیر می شود که روزنامه ها با به حیات می گذارند. با انتشار روزنامه های معتبر این دوران مثل **صور اسرافیل** ادبیات مشروطه و شعر مشروطه منتشر می شود و ایران گیر می شود و مردم ایران به شنیدن این نوع ادبیات رغبت می یابند. در ادبیات و روزنامه های این دوره، عمدتاً مفاهیمی چون وطن، مردم به معنی عام، یعنی اکثریت مردم ایران جز گروه حاکم، استبداد، قانون، حکومت قانون، نقد کردار و گفتار حاکمان شرع و عرف، اوضاع روزانه زندگی مردم، اوضاع جهانی، گرسنگی و برهنگی توده های مردم، بیکاری، خان خانی، آشوب و هرج و مرج و بیماریهای همه گیر، خرابی روستاها، بی سوادی توده های مردم و... مطرح می شود. بزرگ ترین هنر ادبیات مشروطه، پرداختن به زندگی مردم است، یعنی آن چیزی که قبلاً ما در ادبیات خودمان نمی دیدیم. در این شمار ما باید شعر اشرف الدین حسینی را هم قرار دهیم یعنی در شمار شعر دوران مشروطیت. وقتی **دیوان** شعر اشرف الدین رامی خوانید، همین مسائل را در آنجا می بینید، منتها مقداری کم رنگ تر از قوه و قدرتی است که مثلاً شعر و نثر دهخدا

دارد. در شعر سید اشرف الدین به قول آقای عمران صلاحی، سوز سرمای زمستان را با گوشت و پوست خود احساس می کنید، یعنی واقعاً تن آدم می لرزد وقتی شعر سید را می خواند که می گوید غم مخور، زمستان هم می گذرد، بهار می آید و این احساس مال آدمهایی است که آن فضا را احساس کرده اند. مشکلاتی که توده مردم برای حل مشکل سرما، گرما و حتی نان داشتند. در زمانی که نان قوت غالب مردم بود، خیلی ها نان خالی هم نمی یافتند تا بخورند. من یادم است تا سالهای ۲۵-۱۳۲۴ که مدرسه می رفتم هنوز نانوائیهای تهران شلوع بود و این مسائل در شعر سید اشرف الدین بازتاب دارد، بسیاری از مفاهیم و مطالبی که پیش از مشروطیت به ذهن هیچ شاعری نمی رسید که آن را مطرح کند، حتی شاعران بزرگی چون حافظ که ظلم ستیز هم هستند و بیشتر از جور و ستم روزگار به طور کلی نالیده اند. نامنی، آشوب و هرج و مرج را در شعر حافظ هم می بینیم و احساس می کنیم اما مسائلی که در شعر دوران مشروطه و به خصوص در نثر دهخدا و شعر سید می بینیم، در شعر گذشته مان به این روشنی و با این گستردگی و عمق و تأثیر نمی بینیم.

مسئله دیگری که اصلاً در شعر قبل از مشروطه نبود، مسئله زنان و تعلیم و تربیت آنها و اکثریت مردم بوده است. مسئله استبداد و قانون ستیزی که جزو مسائل بعدی است. یعنی مسائلی که این شاعران مطرح می کنند در شعر ما محلی از اعراب نداشته است. این گونه به جهان نگریستن یعنی یک ایرانی در دوران مشروطیت بدین نکته توجه می کند که این دنیا تنها زادگاه یا محل اقامت او نیست. دنیا خیلی بزرگ است، ملتهای دیگری هم هستند که مثل او این مشکلات را دارند.

■ **عابدی:** تردید نیست که در این دوره، انسان و جامعه در مفهوم دقیق و خاص خود وارد شعر و ادبیات فارسی می شود. در حالی که در ادوار کلاسیک شاعر، تنها با هستی و جهان در کلیت خویش پیوند داشت.

از نظر بسیاری محققان و منتقدان جدید، تخیل در ادبیات و شعر مشروطه ضعیف یا اندک است. مثلاً خیلی ها حاضر نیستند که اشرف الدین حسینی را در زمره شاعران بپذیرند. چه از این جهت، و چه از این رو که صدای او صدای عوام است و نه آوای خواص.

■ **اصیل:** شاید ما بتوانیم رد داستان نویسی جدید را به روزگار ناصر الدین شاه بکشانیم. در میان رسالاتی که منسوب به ملکم است، (و من قبول ندارم که نوشته ملکم باشد، زیرا که سبکش با سبک او فرق دارد)، دو رساله کوچک هست یکی به نام «در نتیجه نگارش اوراق» و دیگری به نام «نوم و یقظه» و به احتمال قوی این نتیجه نگارش اوراق مقدمه ای است بر رساله **نوم و یقظه**. اینها همه جا با هم ضبط شده، اما در هر صورت به عنوان دو رساله در فهرستها آمده اند.

«در نتیجه نگارش اوراق» یک نوع داستان انتقادی است که فشار حکومت را بر اهل قلم به زبانی طنز آمیز بیان می کند. دومین داستان با عنوان **نوم و یقظه** ظاهراً ایران زمین را به صورت پیری مجسم می کند که عده ای او باش به او حمله می کنند و اموالش را می برند تا اینکه کسی برای نجات می آید. آن پیر نماد

ایران است و کسی که برای نجات او می‌آید میرزا حسین خان سپهسالار است. این داستان هنوز به سبک نو نیست، ولی گویا تلاشی برای خلق داستان بوده است. به نظر من کتاب احمد طالب‌اف نوعی داستان است، برای اینکه روالی را در بستر یک داستان آموزشی پیش گرفته است مانند امیل ژان ژاک روسو و همان طور که خودش می‌گوید طرح آن را از امیل ژان ژاک روسو گرفته است. همین طور **مسالک المحسنین** که یک سفرنامه خیالی است، عناصر داستانی در آن وجود دارد. در این اثر برای اولین بار، برخلاف آنچه تصور می‌شد که پایه‌گذار لحن دهخداست، جرقه‌هایی را می‌بینید که مثلاً از قول یک سید بی‌سواد، «بیغمبر» به صورت «بیغونبر» تلفظ می‌شود. او در واقع دارد لحن را وارد زبان می‌کند. اما این کار را دهخدا با گستردگی و هنرمندی تمام انجام می‌دهد. همین طور **سیاحتنامه ابراهیم بیگ** که از نظر من نوعی داستان است. مخصوصاً که اپیزودهایی در درون این



سفرنامه هست که کاملاً داستانی می‌شود. منظوم این است که می‌توان رد داستان را حتی جلوتر از اینها گرفت.

اما درباره‌ی ارزش ادبیات مشروطه، می‌توان گفت که سطح ادبی آثاری که در دوره مشروطه خلق شدند، به علت متأثر بودن از ضرورت‌های اجتماعی و به دلیل اینکه می‌خواستند از زبان توده‌های مردم استفاده کنند، مطالباتی که داشتند اصولاً با آنچه در سنت دیدیم متفاوت است. ادبیات مشروطه تا حدی نزول می‌کند اما از طرفی، مسائلی مطرح می‌شود که نوظهور است. مگر اینکه ما ارزش ادبیات را فقط در حیطه‌ی صور خیال و صنایع لفظی ببریم. و فقط از دید احساسات به شعر نگاه کنیم یا در مورد نثر، مثلاً چه چیزی را باید معیار قرار دهیم که بگوییم نثر دوره مشروطه نزول کرده است؟ به نظر من چرندپورند دهخدا فوق‌العاده صعود کرده، یعنی نسبت به نثر دوره قاجار که نمونه‌های آن منشآت قائم مقام است و حتی **ناسخ‌التواریخ** که از نمونه‌های نثر خوب است یک پله بالاتر است. یا حتی نسبت به ملکم که ساده و روان می‌نویسد اما نثرش خشک است و هیچ عنصری از چیزهایی که

در عرصه نثر برای ارزش نهادن به آن، اهمیت می‌دهیم، در آن دیده نمی‌شود و هیچ جوهر و مایه‌ای ندارد بلکه بیشتر می‌خواهد مطلبی را به صورت ساده و خشک بیان کند. به نظر من ملکم اصولاً در فارسی چندان دستی ندارد. در صورتی که در مورد دهخدا نثری است که طرز است، رنگین و زیباست و چیز جدیدی است، حتی نسبت به آثار طرز‌آمیزی چون عبید زاکانی و متأثر از ادبیات جدیدی است که شاید در اروپا شروع شده، اما در ایران با سبک و سیاق ایرانی و مطابق ذوق و سلیقه ایرانی و ره‌توشه فرهنگ ایرانی نوشته شده است. درباره‌ی شعر هم ما مثلاً میرزاده عشقی را داریم، آنجا که سعی می‌کند شاعرانه شعر بگوید، مثل سه تابلوی مریم، شعرش واقعاً زیباست، منتها ما نمی‌توانیم آن را مثلاً با سعدی یا حافظ مقایسه کنیم و باید توجه کنیم که آنچه اینها سروده‌اند قرار نبود خودش را در هنر نشان دهد، بلکه قرار بود در پایه و شالوده نهادهای سیاسی و اجتماعی تجسم یابد که بعداً جامعه ایرانی از آن بهره‌مند شود. بنابراین این نثر تمایلی می‌یابد به اجتماعی شدن و تا حدی سیاسی شدن که ناگزیر به شعار روی می‌آورد، پس یک مقدار ارزش ادبی‌اش را باید فدا کند، به قول نیما باید از چیزی کاست تا به چیزی افزود. بنابراین، شعر دوره مشروطه از لحاظ جوهر شعری، از لحاظ پرداختن به آن چیزی که ما ارزش شعری، مخصوصاً در این روزگار می‌گوییم، مقداری فقیر است و به علت شتابزدگی‌اش از مشکلات دستوری و کلامی عاری نیست. شتابزده است و می‌خواهد سخنی را بگوید و بگذرد و این موضوع در اشرف‌الدین بسیار بارز است. برای اینکه اشرف‌الدین گاهی صبحها که وارد دفتر روزنامه‌اش می‌شده، دو زانو می‌نشسته، شعر را می‌سروده و سریع برای چاپ می‌فرستاده است. بنابراین فرصتی نداشته که بنشینند و در سطح بالای ادبی شعر بگویند و اساساً تمایلی هم به آن گونه شعر گفتن نداشته است. بنابراین اشرف‌الدین، عشقی و حتی عارف که شعر سیاسی گفته‌اند از جوهر شعری‌شان کاسته شده، اما به ارزش اجتماعی و تاریخی‌شان افزوده شده است.

■ **عابدی:** در واقع، اشرف‌الدین به عنوان روزنامه‌نگاری که از نوع ادبی شعر استفاده می‌کرد، ناگزیر بود که صفحات روزنامه‌اش را با شعر پر کند. این نکته سبب می‌شد که به تعبیر ادیبان قدیم، غث و سمین در سروده‌هایش زیاد باشد. او حتی، گاهی معیارهایی را که نوع شعر مردمی برای خود داشت، نادیده می‌گرفت. پس شتاب روزنامه‌نگارانه را نباید در سیر آثار اشرف‌الدین حسینی فراموش کرد.

■ **ابومحیوب:** درباره‌ی ارزش گذاری، آقای اصیل به نکته‌ای اشاره کردند که نقطه اتکای ارزش را بر تخیل و خیال بگذاریم. اما نکته اینجاست وقتی می‌گوییم ارزش، آن ارزشها چه چیزهایی هستند و تعیین‌کننده آن چیست؟ به هر حال طبیعی است شعر هنری است که ابزار آن زبان است و نحوه استفاده از زبان در ارزش نهادن تعیین‌کننده است؛ اما نکته مهم در اینجا است که هر دورانی و هر زمانی برای خودش تفکری درباره هنر و برداشتی از هنر هم دارد و برای هنرهای ویژه‌ای، ارزشهایی قائل است. بنابراین در یک دوره، شعری عالی شمرده می‌شود اما ممکن است

هم شاعر بزرگی بود. آخوندزاده و میرزا آقاخان خودشان نظریه پردازند، اما شاعر نیستند.

این جریان در پی نگرشها و نظریات اینهاست که در دوران مشروطه ایجاد می شود. مثلاً زین العابدین مراغه ای حرفهایی را می زند که اینها گفته اند. همان چیزهایی را سعی می کند انجام دهد که اینها گفته اند. یا شاعران دیگر انتقادهایی را درباره پیچیدگی، مغلط بودن وغیره می کنند که درنگرش آنها از قبل مطرح شده است. یعنی نظریه های اینها همچنان در کل جریان ادبیات مشروطه تداوم می یابد. اشرف الدین حسینی هم عیناً همان انتقادهایی را دارد که در نظریات آنها از قبل مطرح شده است. در دوره مشروطه، جزوهای اینها قبل از اینکه چاپ شود،

در دوره دیگر، این گونه نباشد و شمرده نشود. بدون تردیدی یکی از اشتباهات کسروی این بود که می خواست شعر حافظ را با معیارهای نقادی دوره مشروطه بسنجد اما نمی شد. ما هم اگر بخواهیم با معیارهای نقادی امروز شعر مشروطه را بسنجیم، نمی توانیم به درستی قضاوت کنیم. ما باید معیارهای هنری آن زمان را در نظر بگیریم. یک موقع است که درباره شاعر خاصی صحبت می کنیم و یک موقع درباره ادبیات کل یک دوره بحث می کنیم. در واقع باید معیارهای نقادی آن دوره را که تعیین کننده جریانها و جهت های هنری، شعری و نگرشها هستند، آنها را در نظر بگیریم و با آنها مقایسه کنیم. اگر نقادی هست باید آن

چهارشنبه ۲۳ دی ماه ۱۳۸۲

پایان یاد استاد

شماره ۱ فروردین ۱۳۸۳

تمام مکاتیب

عنوان مدیر: **خواجده بیه**

مدیر و صاحب امتیاز: **اشرف الدین حسینی**

عنوان نشر: **نگارخانه**

نوع نشر: **کتابخانه**

محل نشر: **مدرسه امام خمینی ۳ تهران**

تعداد صفحات: **۱۰۰**

قیمت: **۸۰۰۰**

پس از خرید: **۱۵۰۰**

شمایل

شماره ۱ فروردین ۱۳۸۳

محل اداره:
خاکان سن الدوله

در آماره از زمان:
اداره در طبع و نشر

نوع مقالات و توابع:
واریزه مختار است

شماره ۲۰۰

آب و نمان: سالانه ۳۰۰۰ ریال

شماره ۲۰۰ ریال

سال چهاردهم

(بخش خبری ای نسیم شمال) که با خبریه زمان ارسال

همین طور دست به دست می گشت. این گسترش، نظریه هایی را نشان می دهد که قبلاً طرح شده است. در ادبیات ایران از سبک هندی، تخیل اصل و اساس قرار گرفت. تخیل بخشی بود که قبلاً در نظریات و نگرش فلاسفه مطرح می شد، اما در دیدگاههای ادیبان و نقادین ادبی در ایران مطرح نمی شد.

از دوره صفویه مبنای نگرشهای ادبی بر تخیل بود، به خصوص تخیلهای نازک و نازک اندیشی به این دلیل مطرح شد که تخیلهای بسیار نازک و وریشه ای مطرح می شدند.

خب، طبیعی است اگر با نگرش سبک هندی، ادبیات مشروطه را بسنجیم امتیازی نمی گیرد و همین طور اگر با نگرش مشروطه سبک هندی را بسنجیم، آن هم امتیازی نمی گیرد.

عابدی: درست است که نخستین بار تخیل در سبک هندی یا منتقدان این سبک و دوره مورد تأکید قرار گرفت و درباره آن بحث شد، اما پیش از آن، باتوجه به سبکهای خراسانی و عراقی هم بحثها در حوزه بلاغت به وجود می آمد. هر چند اغلب

تفکرات را نقد کرد، و گرنه خود جریانهای شعری به خصوص شعر مشروطه توابع آن نگرشها هستند. یک بحثی مطرح می کنند که آیا نظریه شعر را پدید می آورد یا شعر، نظریه را؟ دوره مشروطه نشان می دهد که نظریه توانسته است، این کار را بکند. نظریه، جریانهای شعری و ادبی را ایجاد کرده است، پس در واقع شعر و ادبیات مشروطه تابع نظریات انتقادی است.

■ محمدخانی: این نظریات انتقادی چه بوده اند؟
 ■ ابو محبوب: مثلاً فرض کنید نظریه ناتورالیسم، یک نظریه فکری است که بعداً ادبیات را ایجاد می کند.

■ محمدخانی: مروّجان آن در ایران چه کسانی بودند؟
 ■ ابو محبوب: نیما، نیما، در حقیقت نظریه پرداز است، جریانهای شعری شعر نو، همه تابع نظریات نیما هستند. یعنی در حقیقت نظریات نیما یک جریانی را در ادبیات معاصر ایجاد کرد. در عین حال که خود نیما

این بحثها، که رگه‌هایش را در آثار شعری می‌بینیم، به صورت شفاهی بود و نه مکتوب.

■ **ابومحبوب:** من اشاره کردم که بیشتر در نگرشهای فیلسوفان نسبت به شعر و ادبیات مطرح بود. نگرشهای ادیبان گذشته پیش از قرن دهم، در بحث علم بیان و بدیع مطرح بود. حال اگر با همان معیار سراغ علم بیان برویم و بیایم سراغ ادبیات مشروطه، تشبیهات خیلی زیبایی در ادبیات مشروطه داریم، استعارات بسیار نو و زیبایی هم دیده می‌شوند. خیلی‌ها را نیز از گذشته گرفته‌اند. کسی که به نوگرایی کمتر توجه دارد، فرخی است. اما در دیگران ما چیزهای بسیار نویی می‌بینیم. اگر از این دیدگاه و ابزار بیان هم سراغ ادبیات مشروطه برویم، چیزهای ارزشمندی را پیدا می‌کنیم. طبیعتاً در آثار خود اشرف‌الدین حسینی با تمام اشتباهات و ضعفهای زبانی‌اش، صورخیال خوب هم در خیلی از جاها می‌بینیم. مثلاً به چه دلیلی **تاریخ بیهقی** را یک اثر ادبی می‌دانیم، حال آنکه تاریخ و واقعیت را بیان می‌کند؟

■ **عابدی:** البته **تاریخ بیهقی** نمونه‌ای است کاملاً استثنایی. نمونه‌ای که در آن تاریخ به قدری به ادبیات نزدیک می‌شود که هم مورخان مقهور می‌شوند و هم ادبا؛ یکی با اطلاعات دقیق سیاسی و تحلیلهای جامعه‌شناسانه و روان‌شناسانه، و دیگری با زیبایی و شیوایی نثر. در ضمن، تصویر الزاما به معنی تشبیه یا استعاره نیست. صورتگرایی شعری با هر چه که در حوزه مجاز و کنایه قرار می‌گیرد، می‌تواند به بیان ادبی برسد.

■ **ابومحبوب:** نکته همین جاست، آن زبان، زبان زمان بیهقی است و در ادبیات مشروطه، زبان، زبان زمان مشروطه است. دو هزار سال بعد شاید این زبان، زبان بسیار زیبایی شمرده شود. ما درباره آن زمان نمی‌توانیم قضاوت کنیم. از نظر ما **تاریخ بیهقی**، بیشتر ادبی به نظر می‌رسد، چون آن سلطه زبانی و تصویرگرایی کاملاً بر آن مسلط است که تاریخ را وارد ادبیات کرده است. یعنی به تاریخ بیشتر جلوه ادبی داده است. در واقع ادبیات مشروطه به مقالات سیاسی، جلوه ادبی می‌دهد. نگرشهای سیاسی، اجتماعی و تئوریک را جلوه ادبی می‌دهد. منتها زبان فرق می‌کند. دوره بیهقی با دوره مشروطه تفاوت می‌کند. در دوره مشروطه نگرش به مردم و جامعه است، اما در دوره بیهقی، نگرش به دربار و حکومت است.

■ **درودیان:** مخاطب بیهقی با مخاطب دوران مشروطه فرق می‌کند.

■ **ابومحبوب:** کاملاً صحیح است. البته این دو مخاطب با هم متفاوت هستند و دیدگاههای مختلفی دارند، چون در دو محیط و جامعه مختلف زندگی می‌کردند. اشرف‌الدین حسینی و کل شاعران مشروطه در یک فضا و محیط دیگری هستند. اگر بخواهیم تشبیهی به کار ببریم، ادبیات مشروطه یک کمدی است. اما ادبیاتی که مربوط به بیهقی می‌شود، یک تراژدی است. ادبیات مشروطه

به گونه‌ای چون توجه به انسان است و پیروزی انسان، از دیدگاه فلسفی کمدی است، به همین دلیل است که بیشتر آثار مشروطه، قابلیت طنز بسیار گسترده‌ای دارند. اما این قابلیت طنز در آثار گذشته، اصلاً نیست، چون ادبیات یا در دربار بود یا در خانقاه، اما اینک در کوچه و خیابان است. بنابراین اگر از لحاظ طنز بخواهیم ادبیات مشروطه را بررسی کنیم، ادبیات مشروطه در تاریخ ادبیات ایران از این حیث در اوج است.

■ **درودیان:** نکته‌ای اضافه کنم که شعر دوران مشروطه و شعر دوران صفویه از این نظر خیلی شبیه به هم هستند. یعنی در دوره سبک‌های هم شعر به میان مردم، قهوه‌خانه‌ها، حسینیه‌ها و مساجد می‌آید و خوانده و شنیده می‌شود. مثلاً کسی قصاب یا کفاش بوده و شعر هم می‌گفته. شعر دوران مشروطه چندان از



ولی‌الله درودیان

دیدگاه ارزش هنری و جوهر شعری از زیبایی نشده است. ما این دوران را از ۱۲۸۵ تا ۱۲۹۹ می‌توانیم دوران آشوب و هرج و مرج بنامیم. در این زمان اوضاع اجتماعی ایران از همه جهت چه از حیث بین‌المللی و جنگ بزرگی که پیش آمده و چه از لحاظ داخلی که یک نظم کهن برداشته می‌شود اما چیزی جای آن را نمی‌گیرد. یعنی وقتی مشروطه می‌آید، خودش هم بلا تکلیف است و چیزی را مستقر نمی‌کند.

و عده‌هایی که داده اجرا نمی‌شود. بساط خان‌خانی برچیده نمی‌شود. حکومت مرکزی مقتدری دیگر نیست و پراکنندگی شهرها، روستاها و مشکلات همچنان باقی است، در مجموع این دوران را از ۱۲۸۵ تا ۱۲۹۹ اگر دوران آشوب و هرج و مرج بگذاریم، پُربنی راه نرفته‌ایم. شعر مشروطه مخصوصاً در شعر شاعرانی مثل دهخدا به عنوان طنز نویس و اشرف‌الدین و دیگران نمود می‌یابد. بیشترین و عمده‌ترین ویژگی این دوران این است که شعر و نثرش متعهد است، بی‌آنکه این تعهد از بیرون تحمیل شده باشد. مثلاً فلان حزب بگوید این طوری شعر بگوید و آنها هم بگویند خودجوش است و این تعهد را زمانه بر شاعر و نویسنده

■ **درویدیان:** در جاهایی مشخص است که حتی با سبک سید هم مغایر است. به هر تقدیر آن شعرهای زیبایی که مطرح شدند و ویژگیهای شعری سید را در خود دارند، اینها باید به صورت گلچینی در آیند و در اختیار دیگران قرار بگیرند. اما آنچه مهم است، این است که شعری که روزانه گفته می‌شود و دچار روزمرگی می‌شود، نمی‌تواند به بی‌زمانی برسد. اما خیلی‌ها هستند که حتی شعر بهار را هم شعر نمی‌دانند. در همان جزوه‌ای که در سال ۱۳۶۹ به نام «در جست‌وجوی سرچشمه‌های الهام شاعران» منتشر

تحمیل کرده است. همان طور که اشاره شد سید به رغم همه مشکلاتی که داشته، شعرش رامی سروده و به چاپخانه می‌داده. از این رهگذر است که گاهی از لحاظ دستور زبان فارسی و ساختار فارسی شعرش اشکال دارد و دچار ضعف تألیف است و باید خودمان بفهمیم که چه می‌گوید. یکی از چیزهایی که باید در این دوره به آن توجه کرد، سن و سال شاعرانی است که در این دوره شعر گفته‌اند. مثلاً سید حدود ۳۸-۳۷ ساله بوده و دهخدا ۲۸-۲۷ ساله بوده و... یا مثلاً ایرج را از لحاظ بعضی مسائل می‌توان جزو شاعران دوران مشروطه محسوب کرد، هم از نظر سن و سال و هم از حیث طبقه اجتماعی اش. فکری می‌کنم شعر سید به اعتبار صداقت و صمیمیت آن، مورد احترام است و در آینده خواننده می‌شود. از ابعاد مختلف که به شعر سید نگاه می‌کنیم، چیزهایی می‌توان در آن کشف کرد. یکی، زبان عامیانه و طنز است. شاید از لحاظ دیگر مسائل هنری و مثلاً لذتی که ما از شعر حافظ می‌بریم، در شعر سید نباشد، اما در مجموعه شعر مشروطه، شعر اشرف‌الدین حسینی رانمی توان نغمی کرد.

■ **ابو محبوب:** به طور کلی اگر ادبیات را سه قسمت بکنیم ادبیات کودک، ادبیات بزرگسال و ادبیات فولکلور، شعر سید اشرف جزء ادبیات فولکلور است. شعر حافظ جزء این گروه نیست، بنابراین از شعر سید اشرف، باید لذت سید اشرفی برد و از شعر حافظ، باید لذت حافظی برد. این است که اینها فرق دارند.

■ **اصیل:** در اشعار سید اشرف چند شعر وجود دارد که بسیار زیباییند، و با آنکه در آنها صور خیال و احساس یافت نمی‌شود، اما شیرینی و ملاحظاتی دارند که خاص آنهاست. مثلاً شعری دارد به نام «نگهدار» درباره واگن با این مطلع «شکر خدا از این باغ یک گل سرخ چیدیم» بهار هم شعری در همین زمینه دارد و در آن شعر و ریتم آنها یکی است، اما به نظر من شعر بهار خیلی فنی‌تر است و سطح بالاتری دارد، ولی به هیچ وجه از آن لذتی نمی‌برید. جوف نشان می‌دهد که بهار به علتی خواسته در این باره شعری بگوید، اما اشرف‌الدین آن شعر را فی‌البداهه با انگیزه درونی و بسیار شیرین گفته است. این است که شعری فوق‌العاده زیباست. یا شعرهایی مثل «خیالات شهبای دراز زمستان» با برگردان «شتر در خواب بیند پنبه دانه» شعرهای زیبایی هستند، هر چند تخیلی از صور خیال و زیبایی شعر ناب‌اند.

■ **درویدیان:** فکری می‌کنم راجع به کار سید، هیچ کار جدی‌ای صورت نگرفته است. حتی آن مقدار مقالاتی هم که تا به حال نوشته شده، آنها هم به صورت مدون در دسترس همگان نیست. مجموعه شعرهایش را حدود ۲۰۰۰ یا ۲۵۰۰۰ شعره‌اند که این در زمانه ما بسیار است که البته لازم است گلچینی از آنها صورت بگیرد.

■ **اصیل:** این مسئله مطرح است که آیا تمام اشعار، به خود اشرف‌الدین تعلق دارد، چون کم‌کم امضاءها آشکار می‌شوند.



کردم، دکتر دوستخواه نوشته بودند نه پروین اعتصامی شاعر است و نه بهار. پس از دید او اصلاً شعر سید اشرف شعر نیست.

■ **ابومحبوب:** اتفاقاً بهار درباره شعر سید اشرف می گوید بی بدل و بی نظیر است.

■ **عابدی:** بله، این قضاوتش بسیار منصفانه است، در عین حال که می گوید شعرش شعر عوام است، اما تأکید می کند که در شیوه خودش سبکی منحصر به فرد دارد.

■ **ابومحبوب:** پس همان نتیجه به دست می آید که در اوج ادبیانه گفتن و شعر بزرگسال و ادبی، بهار قرار دارد و در عین حال در نقطه مقابلش یعنی شعر فولکلور، سید اشرف است. اما بهار به شعر او می گوید بی نظیر است. باید دید چرا بهار به عنوان یک منتقدیشرو در زمان خود چنین حرفی می زند؟ این امر می تواند نگرشهای آن دوره را بیان کند.

■ **عابدی:** بهار در عین وابستگی به سبک کهن، ضرورت‌های روزگار را درک می کرد. همان مقدار که در اندیشه اجتماعی و فرهنگی اش تحول ایجاد کردندشان از پویایی ذهنش داشت. از دیدگاه انتقاد ادبی، بهار، در مجموع، بسیار منصف بود. تردید ندارم که فن نقد شعر و داوری ادبی را تا حد زیادی از ادیب نیشابوری اول یاد گرفته بود و خودش هم با جست و جو و کاوش در متون ادبی قدیم و جدید چیزها آموخته بود.

■ **درویدیان:** من گفتم یکی از دلایلی که شعر سید اشرف خوانده می شود، تبدیل شدن به سند اجتماعی است. دیگر اینکه چون من این روزها دارم **میغ سحر**، خاطرات پروانه بهار دختر استاد بهار رامی خوانم، او آنجا اشاره کرده که استاد بهار در حد خواندن و نوشتن با زبان فرانسه آشنا بوده است و به ایشان گفته است که اگر زبان فرانسه را یاد بگیری، فرهنگ زبان فرانسوی متعلق به خودم را به عنوان جایزه به تو می دهم. به هر حال بهار ذهن پویایی داشته و آدم نویی بوده است و مشروطیت ایران خیلی به این چند نفر خدمت کرده است. اگر مشروطه ای نبود، دهخدا، دهخدا نمی شد، یا بهار از مدیحه گویی به کجای می رسید؟ به هر تقدیر همان طور که روان شناسان می گویند ما درصد بسیار بالایی از شخصیتمان تحت تأثیر اوضاع زمانه ساخته می شود و این تأثیر زمانه را نباید فراموش کرد.

■ **عابدی:** ارزش گذاری در آثار ادبی بسیار دشوار است و باید ساعتها و روزها در آثار به مطالعه پرداخت تا به نظری قاطع یا نسبتاً قاطع رسید. تازه آن وقت هم، به هر حال، ارزش گذاری نسبی خواهد بود.

نکته دیگر این است که ما در ارزش گذاری درباره شعر یک شاعر باید معیارهای زیبایی شناسی آن دوره را خوب بشناسیم. در شعر اشرف الدین، عارف قزوینی، بهار و اندکی دورتر لاهوتی و فرخی و عشقی یک محور زیبایی شناسانه به چشم می آید: پیوند با مردم و استفاده از زبان آنها و بیان آرمانهای ایشان. از زیبایی شناسی هر دوره می توان به معیارهای جامعه شناختی

ذوق آن دوره هم معطوف شد و اینکه کدام معیار هابری معیارهای دیگر چیرگی داشته است. اگر بخواهیم با معیارهای یک ادب شناس مشهور این دوره، ادیب پیشاوری، شعر این دوره را بررسی کنیم، تنها شعرهای بهار (و آن هم نه همه شعرهایش) نمونه قبولی می آورد. چون معیار او خاقانی و فرخی و انوری است. اما این معیار، معیار و جریان اصلی ادبی این دوره نیست.

به طور کلی شعر در دوره مشروطه زبان گفتار برجسته می شود. اگر شعر اشرف الدین، در این میان، گفتاری ترین حالت زبان در شعر این دوره است، در مقابل، شعر بهار ادبی ترین حالت زبان در شعر مشروطه است. البته بهار از زبان گفتار و مردم استفاده می کند، اما حد موازین کهن را هم نگه می دارد. پس منتهی الیه زبان شعر مشروطه، از یک سو سید اشرف است و از دیگر سو بهار. به هر حال در شعر این دوره میزان تسلط شاعر بر زبان کلاسیک چندان مطرح نیست. اگر چنین باشد، نه تنها سید اشرف، بلکه حتی عارف و عشقی هم در مظان اتهام قرار می گیرند و تنها بهار است که موفق بیرون می آید. جالب است که عارف، که به شعرهای سید اشرف حمله می کند، از نظر ارزشهای ادبی بسیار ضعیف است. اما خلوص شعری او و شخصیت ادبی اش با بقیه قابل مقایسه نیست. شاید مقدار تسلط شعری اش را بتوان از این بیت دریافت:

«گه اعتدالی و گاه دموکرات و من به هر

جمعیتی که شدم کار سبنداد می کنم»

■ **درویدیان:** شاید شعر این افراد به سند اجتماعی تبدیل شده باشد و به این دلیل خوانده می شود. هر هنری یک روزی به صورت سند اجتماعی تبدیل می شود، منتها گاه به صورت مثبت و گاه به صورت منفی.

یک روز شعر به صورت سرودی است که در کوچه و بازار جاری است و روزی به صورت سند اجتماعی مطرح می شود. مثلاً من که می خواهم **دیوان ملک الشعراء بهار** را تهیه کنم به خاطر شعرهایی است که بعداً چاپ شده. اینها واقعا شعرهایی است که بازتاب اوضاع دوران رضا شاه را در آن می بیند. گویا که شاید به شما دیگر لذت شعری ندهند. اما اینها سند است و می توانید استناد کنید که دوران رضا شاه، این مشکلات را داشته و این هم آدمی است با نام بهار که از همه جهت شهادتش مورد قبول است. من فکر می کنم شعر دوران مشروطیت، دیگر آرام آرام به سند اجتماعی تبدیل می شود و کسانی که خصوصاً کارشان تحقیق درباره ادبیات این دوره است، از این نظر آن را می خوانند. شاید تنها افرادی که دنبال شعر لطیف و ظریف می گردند، اینها را نخوانند و شعر ندانند.

■ **عابدی:** البته خوانندگان عام، هنوز هم به شعر عشقی و عارف و اشرف الدین علاقه دارند و گواش همین چاپهای متعدد از آثار آنهاست، اما می پذیریم که به تعبیر آقای درویدیان، خوانندگان خاص به عنوان سند اجتماعی و سیاسی به شعر آنان می نگرند. به قول میرزاده عشقی:

«من عاشقم گواه من این قلب چاک چاک

در دست من جز این سند پاره پاره نیست!»